

صفت و نقش دستوری آن دربان فارسی معاصر

غلامرضا ارزنگ

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی



موضوع این مقاله بررسی صفت و نقش آن ، در زبان فارسی امروز است و روش کار تعیین نوع کلمه براساس نقش دستوری آن در ساختمان جمله .

این روش را در تعیین طبقه دستوری کلمات ، علی اشرف صادقی در مقاله « نظریه زبانشناسی آندره مارتینه و زبان فارسی » در نشریه دانشکده ادبیات به تفصیل شرح داده و محمدرضا باطنی در کتاب « توصیف ساختمان دستوری زبان فارسی » درباره آن چنین می گوید :

« از نظر ساختمانی در بسیاری موارد مرز مشخص و غیر قابل عبوری بین طبقات اسم ، صفت و قید وجود ندارد ... » و می افزاید : « ولی می توان با سلاکهای نحوی معین کرد که یک عنصر متعلق به چه طبقه ای است : یعنی چه نقشی را در بافت زبان به عهده دارد ... » (ص ۱۴۷) مانند « خوب » در این جمله : شاگرد خوب ، موفق می شود (صفت) . او خوب می نویسد (قید) . خوبان جهان وفا ندارند (اسم) . همچنین است در مورد نیک ، بد ، و امثال آنها .

با بکار بردن این روش، آشفتگیهایی که در نتیجه تعیین طبقه دستوری کلمات براساس شکل ساختمانی آنها، در کتابهای دستوری مشاهده می‌شود، از میان خواهد رفت.

نقش دستوری: در جمله فعلی، فعل هسته اصلی جمله را تشکیل می‌دهد کلماتی که به‌طور مستقیم با فعل ارتباط دارند متمم فعل نامیده می‌شوند. متممهای فعل نقشهای اولیه را به عهده دارند. نقشهای نهادی یا مسند الیهی و فاعلی و مفعولی و مسندی، از نقشهای اولیه به شمار می‌آیند. کلماتی که وابسته یکی از متممها هستند، یعنی با کمک متممها با فعل ارتباط می‌یابند، نقشهای غیراولیه را به عهده دارند. مضاف الیه و صفت وابسته اسم، وابسته متممها به شمار می‌آیند و نقشهای غیر اولیه را بازی می‌کنند.

از میان کلماتی که در جمله نقشهای اولیه را به عهده گرفته‌اند، آنهایی که تنها و مستقیماً با کمک یکی از نقش‌نماها قادر به نشان دادن نقش خود باشند، نقش‌پذیر^۱ نامیده می‌شوند مانند کلمه برادر در جمله «با برادر آمدم».

کلماتی که خود هیچگونه نقشی به عهده ندارند بلکه نقش کلمه دیگری را در جمله تعیین می‌کنند نقش‌نما نامیده می‌شوند مانند حروف اضافه^۲.

صفت و انواع آن

تعریف کلی صفت: صفت کلمه‌ای است که همیشه در جمله همراه اسمی یا ضمیری به کار می‌رود و جونی یا جندی آن را در جمله بیان می‌کند یا به نوعی آن را مشخص و محدود می‌سازد. صفت از نظر ساختمان یا ساده است مانند پسر خوب، یا مشتق مانند پسر کوشا، یا مرکب مانند پیر می‌فروش، یا گروهی مانند سرد از خدایی‌خبر یا جمله وصفی که با «که» آغاز می‌شود مانند مردی که می‌خندد.

صفت در زبان فارسی امروز همیشه مفرد است و موصوف آن می‌تواند مفرد یا جمع باشد (جز در مورد موصوف صفت عددی و پاره‌ای موارد استثنایی دیگر).

۱ - régi .

۲ - برای توضیح بیشتر ر. ك :

تخصیص صفت : کلمه‌ای که در جمله‌ای نقش صفت را به عهده دارد ، ممکن است در جمله دیگر نقش اسم یا قید را عهده‌دار باشد ویا در مورد « این - آن - همین - همان » ضمیر به شمار آید. از این رو تنها در شرایط زیر کلمه‌ای را صفت به شمار می‌آوریم :

۱ - هرگاه در آن جمله مسند الیه ، مفعول و منادا و امثال آن واقع نشده باشد بلکه به نحوی وابسته یکی از اینها باشد چه به صورت صفت اضافی ، چه به صورت اسناد ، و چگونگی آنها را بیان کند.

۲ - هرگاه موصوف هیچیک از انواع صفت واقع نشده باشد. البته ممکن است مقید به قیدی باشد مانند: آن گل ، بسیار زیبا است. آن گل بسیار زیبا را که چید؟ همچنین ممکن است چند صفت متوالی به صورت اضافه برای یک موصوف آمده باشد مانند: باد گرم کشنده‌ای می‌وزید. یا یک صفت به منظور تأکید تکرار شود مانند : چنان باد تند تندی وزید که درختها را از جا کند.

۳ - هرگاه در آن جمله متمم یا وابسته فعل یا صفت یا قید دیگر نباشد. (هرگاه چنین باشد قید است).

۴ - هرگاه مفرد باشد و با گرفتن علامت جمع معنی اول مختل یا دگرگون شود.

۵ - هرگاه نتواند مرجع ضمیری واقع شود (و در مورد « این - آن - همین - همان » خود نیز مرجعی نداشته باشد).

انواع صفت : صفت را به اعتبار مفهومی که به اسم می‌افزاید و یا توجه به مقدم یا مؤخر واقع شدن آن نسبت به موصوف ، به شش دسته تقسیم کرده‌اند. این تقسیم بندی را پرویز ناتل خانلری و خسرو فرشیدورد و تا حدی همایونفرخ پذیرفته‌اند ولی در دستور قریب و دیگران در مبحث صفت تنها از صفت بیانی یا توصیفی سخن رفته و از انواع دیگر یاد نشده است. اینک انواع صفت :

- ۱ - صفت بیانی یا توصیفی .
- ۲ - صفت عددی .
- ۳ - صفت مبهم .
- ۴ - صفت پرسشی .
- ۵ - صفت تعجبی .
- ۶ - صفت اشاره‌ای .

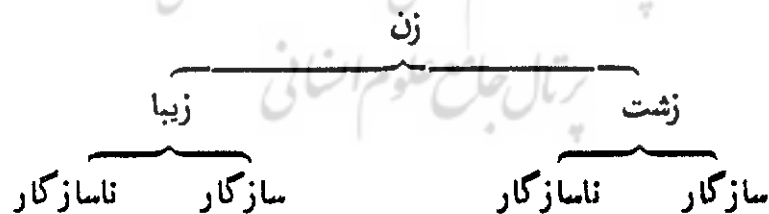
جز صفت بیانی ، بقیه انواع صفت در دستور قریب و دیگران ، پاره‌ای جزو مبحث عدد ، و پاره‌ای جزو مبحث کنایات آمده است ولی با تعریفی که از صفت شد ، عدد و ادوات پرش و مبهمات و کلمات اشاره ، هر گاه همراه اسم به کار روند صفت به حساب خواهند آمد .

۱- صفت بیانی

تعریف صفت بیانی : صفت بیانی حالت یا چگونگی یا یکی از خصوصیات اسم را بیان می‌کند .

هدف از آوردن صفت بیانی برای موصوفی ، ممکن است تنها بیان چگونگی موصوف باشد بدون قصد محدود کردن کلیت موصوف مانند : « گلهای زیبای گلخانه او شاداب بودند . » یعنی گلهای گلخانه او ، که زیبا هم هستند ، شاداب بودند . در اینجا ؛ صفت « زیبا » ، از کلیت و شمول مفهوم گلهای گلخانه او نمی‌کاهد و تنها چگونگی آنها را بیان می‌دارد و اصولاً گلهای این گلخانه را شاید نتوان به دو گروه زشت و زیبا متمایز ساخت .

گاهی نیز هدف از آوردن صفت صرفاً محدود کردن مفهوم موصوف و کاستن از کلیت و شمول آن ، و متمایز ساختن گروه موصوف از سایر افراد همجنس می‌باشد که از آن صفت بی بهره‌اند مانند : او زن زشت سازگار را بر زن زیبای ناسازگار ترجیح می‌دهد . در این مثال مفهوم کلی زن ابتدا به دو گروه زشت و زیبا تقسیم شده و آنگاه هریک از این دو گروه ، به دو دسته سازگار و ناسازگار منشعب گردیده است .



بدین ترتیب مفهوم زن زشت سازگار ، دو درجه از مفهوم کلی زن تنزل یافته است . در انواع اضافه ، مضاف الیه نیز همین کار را انجام می‌دهد یعنی از وسعت دامنه مفهوم مضاف و کلیت و شمول آن می‌کاهد . همچنین است قید که مقید خود را محدودیت می‌بخشد .

علامت صفت بیانی آن است که بتوان در جمله ، به آخر آن ، تر و ترین افزود تا مفهوم سنجش را برساند . بشرط آن که آن صفت ، قابل سنجش و قابل افزایش و نقصان باشد . چنان

که صفت مفعولی « مرده » و « کشته » را نمی‌توان گفت « مرده‌تر » و « کشته‌تر » و نیز صفت نسبی تهرانی و اصفهانی دارای درجاتی نیست تا بگوییم تهرانی‌تر و اصفهانی‌تر. مگر آن‌که معنی مجازی از این صفات اراده شود.

بدین ترتیب بسیاری از کلمات که همیشه نقش اسم را به عهده‌دارند، با پذیرفتن « تر » یا « ترین » در آخر خود، صفت بیانی به شمار خواهند آمد مانند سنگ در این جمله: دل تو از دل او سنگ‌تر است یا کلمه آدم در این جمله: او از همه آدم‌تر است. همچنین است در نقش مسندی و پذیرفتن قید مانند کلمه انسان و مرد در این جمله‌ها: او خیلی انسان‌تر است. او خیلی مرد است.

باید افزود که صفت بیانی در هر زبان شماره ناپذیر است و نیز باید دانست که نمی‌توان هر صفتی را برای هر اسمی به کار برد، بلکه هر اسمی تنها می‌تواند عده‌ای صفات خاص خود را بپذیرد. مثلاً کلمه « دروغ » و « راست » برای « سخن » و « حرف » صفت می‌شود: سخن دروغ. حرف راست. ولی برای « آدم » و « پیغمبر » بکار نمی‌رود و نمی‌توان گفت: آدم دروغ. پیغمبر راست. در این گونه موارد، با افزودن « ی » و « ین » به آخر این صفتها، از آنها دوباره صفت می‌سازند و به کار می‌برند: آدم دروغین، پیغمبر راستین.

نقش و جای صفت بیانی: صفت بیانی در جمله یا مسند است یا وابسته موصوف:

I - نقش مسندی صفت بیانی: صفت بیانی در نقش مسندی به سه گونه می‌آید:

الف - صفت بیانی گاه به کمک یکی از افعال ربطی (اسنادی) مانند « است ، بود ، شد ... » به مسند الیه اسناد داده می‌شود مانند: آن گل ، زیباست .

ب - صفت بیانی گاه چگونگی و حال فاعل را در حین انجام فعل بیان می‌دارد. در این صورت صفت بیانی را در نقش مسند فاعل به حساب می‌آوریم مانند: او گریبان به دامنم افتاد. آمد شاهده روی بر من نگار من. دستور نویسان فارسی، صفت را در این موارد، قید فعل پنداشته‌اند و این خطاست زیرا میان او نند آمد با او خند آمد فرق بسیار است زیرا « تند »، متمم « آمد » است و آن را توصیف می‌کند ولی خندان، متعلق به « او » است و « او » را توصیف می‌کند نه « آمد » را. به علاوه جمله دوم را می‌توان چنین تأویل کرد: او در حالی

که خندان بود ، آمد . ولی نمی‌توان جمله اول را چنین تاویل کرد : او در حالی که تند بود آمد .

ج - صفت بیانی گاه مسند مفعول است . جمله‌هایی که با افعال پنداشتن ، انگاشتن ، تصور کردن و مانند آنها ساخته می‌شوند ، معمولاً جمله‌هایی پیرو در نقش مفعول به دنبال خود می‌آورند مانند : تو پنداشتی این سخن راست است . می‌توان جمله مفعول را به صورت اسم در جمله اصلی آورد : تو این سخن را راست پنداشتی . در جمله اخیر « این سخن » مفعول صریح « پنداشتی » است و « راست » مسند « این سخن » چنانکه در جمله بالاتر نیز چنین بود .

برخی دستور نویسندگان پنداشته‌اند که در این جمله‌ها « راست » و امثال آن مفعول دوم و یا متمم فعل است ولی چنانکه دیدیم نقش « راست » در جمله بالا ، کاملاً با نقش مفعول دوم به نحوی که در جمله زیر آمده فرق دارد : من این سخن را به او گفتم . تو این مطلب را از او شنیدی .

II - وابستگی صفت بیانی : صفت بیانی می‌تواند به عنوان وابسته اسمی که چگونگی

آن را بیان می‌دارد به سه صورت در جمله درآید :

الف - بی فاصله قبل از موصوف : امروزه تنها در موارد زیر صفت قبل از موصوف می‌آید البته در این موارد نیز آوردن آن بعد از موصوف به همان فراوانی رواج دارد جز در مورد صفت بیانی عالی :

۱ - در اول مصدر : تند آمدن ← آمدن تند . آهسته رفتن ← رفتن آهسته . نرم رقصیدن ← رقصیدن نرم ...

۲ - صفات خوب ، بد ، بسیار ، خیلی ، زیاد ، و امثال آن با تکیه‌ای متمایز از تکیه معمولی صفات قبل از موصوف مانند : کار خوبی کردی ← خوب کاری کردی . حرف بدی زدی ← بد حرفی زدی . کتاب بسیار در کتابخانه داشت ← بسیار کتاب در کتابخانه داشت . چه روز خوبی ← چه خوب روزی !

۳ - در شعر کهن گرای امروز : مانند بیوفا در شعر زیر از رهی معیری :

ندانم رسم یاری بیوفا یاری که من دارم

به آزار دلم کوشد دل آزاری که من دارم

۴ - صفت بیانی عالی: بهترین کتاب. زیباترین کودک (تنها قبل از موصوف می‌آید)
 (صفت عددی مختوم به « ین » یا « -مین » نیز امروزه قبل از موصوف می‌آید : نخستین درس ، پنجمین نفر) .

ب - با کمک کسره‌ای بعد از موصوف : چنانکه گذشت جز صفت بیانی عالی (و صفت عددی ترتیبی مختوم به - ین و -مین) سایر صفات بیانی امروزه بعد از موصوف با کمک کسره می‌آیند .

ج - با فاصله بعد از موصوف (بدون کمک کسره) : کاری کردی شاهکار (کارشاهکاری کردی) . جوابی دادی مردانه (جواب مردانه‌ای دادی) .

یادآوری - صفات بیانی تنها ، یگانه ، یکتا ، یگدانه ، و نیز « اول » بنابراین که قبل از موصوف یا بعد از آن واقع شوند معنایشان متفاوت می‌گردد :

تنها پسر من \neq پسر تنهای من .

یگانه مرد سیاسی \neq مرد یگانه سیاسی .

یگانه گفتار \neq گفتار یگانه . یگانه رفتار \neq رفتار یگانه .

یکدانه گوهر \neq گوهر یکدانه .

اول دختر \neq دختر اول . اول مرد \neq مرد اول .

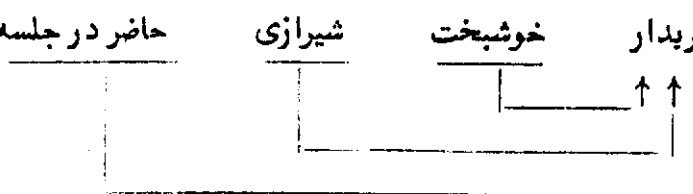
یکتا دلبرمن \neq دلبر یکتای من .

چنان که مشاهده شد مفهوم صفات در موردی که قبل از موصوف درآید با موردی که بعد از آن واقع شود فرق دارد و نحوه استعمال آن به تناسب مقصود گویند ، انتخاب می‌شود .

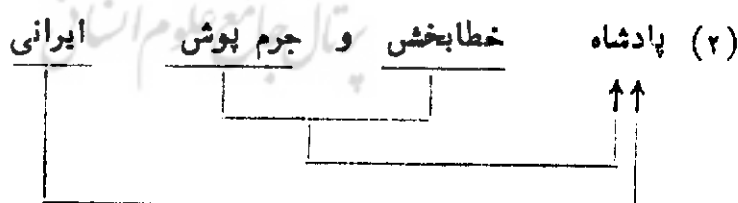
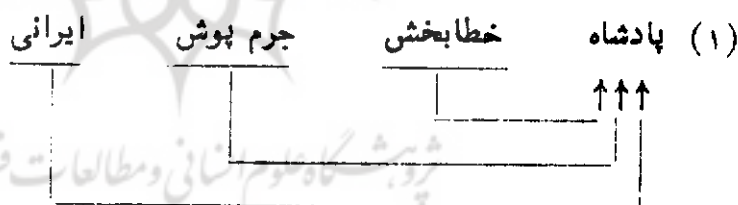
جدول صفت‌های وابسته پیرو (می‌توان آنها را جا به جا کرد)

صفت نسبی و غیر نسبی	صفت عددی ترتیبی (ام)	صفت تفضیلی	صفت نسبی	صفت (غیر نسبی)	موصوف (اسم)
—	—	—	هلندی	شجاع و نجیب	پسرك
حاضر در جلسه	—	—	اصفهانی	خوشبخت	برنده
—	—	کوتاهتر	—	موبلند	دخترك
ساعی	دوم	—	—	—	شاگرد
از خدا بی‌خبر	—	—	بازاری اصفهانی	حقه باز	مرد
—	—	—	ایرانی	گرانفروش	تاجر
—	—	—	بهارى كوهسارى	خوشخوان	پرنده
اخیر	—	—	—	غرای	نطق
ابتدایی	سوم	—	—	—	کلاس
ایستاده	سوم	—	—	—	نفر
سربه‌هوا	—	—	خارجی	دانشجوی	پسران
—	—	—	وسطی علوم انسانی و مطالعات تربیتی	موبلند	دختر
عقبی	—	کوتاهتر	—	—	دختر
—	دوم	—	صدنفری	بزرگ	صفت

تعدد صفت بیانی و همپایگی : صفت بیانی مطلق و صفت بیانی تفضیلی و صفت عددی ترتیبی
 مختوم به - اُم ، به ترتیب ، طبقاتی مجزا هستند که می‌توانند بعد از اسم به‌طور اضافه درآیند .
 در این حال هر یک از صفتها به تنهایی به موصوف وابسته هستند نه به‌طور صفت‌های همپایه
 معطوف به هم مثال : خریدار خوشبخت شیرازی حاضر در جلسه .



چنانکه مشاهده شد معمولاً حداکثر سه طبقه از طبقات ممکن ، به‌صورت اضافه بعد از
 موصوف در می‌آید . در داخل این طبقات مجزا ، هر طبقه می‌تواند با کمک « و ، یا ، ولی ،
 حتی ... » و یا کسره اضافه تکرار شود . (جز طبقه صفت عددی ترتیبی که برای یک موصوف
 تکرار نمی‌شود و اگر تکرار شده باشد ، هر صفت وابسته موصوفی است که بقرینه موصوف اول
 حذف شده مانند : شاگردان اول و دوم آمدند . یعنی شاگردان اول و شاگردان دوم آمدند) .
 در دو مثال زیر دقت شود . در یکی صفت مستقیماً به موصوف وابسته است در حالیکه
 در دیگری چند صفت به‌صورت همپایه و معطوف به هم ، به‌طور گروهی به موصوف وابسته
 شده‌اند .



اینکه چند مثال دیگر در مورد عطف در داخل هر طبقه :

اوپسری باهوش ولی تنبل بود . پدرش سردی دیرجوش اما باوفا بود . مادرش زنی صرفه‌جو
 حتی خمیس بود . آدمی ممکن است زیرک و شجاع یا کودن و ترسو باشد .



او در پی شوهری است قدبلند و خوش پوش یا پولدار و خراج.



او شوهری می‌خواهد خوش بیان و سرزیر نه بد اخلاق و پرافاده.



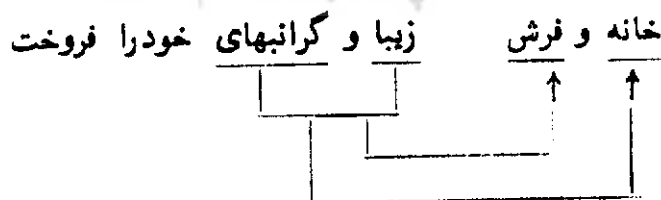
او پسری است نه باهوش ، نه کارکن . خانه‌ای دارد هم بزرگ ، هم زیبا .
گاه صفت به منظور تأکید عیناً به کمک کسره تکرار می‌شود : کار بد بدی کردی .
صفات بیانی در گفتار به کمک مکث به هم معطوف می‌شوند و در نگارش با ویرگول مشخص می‌شوند :

برادرش دختری داره بهانه گیر ، پرچونه ، با افاده ^۱ . ممکن است این مکث به همراه
پاره‌ای از حروف ربط باشد :

او زنی گرفته هم جوان ، و هم زیبا ، و هم خوش بیان .

اخیراً در این موارد آخرین صفت با کمک (و) عطف می‌شود و مکثها با ویرگول در
نگارش مشخص می‌گردد ^۲ . مثال از ترجمه : « ویتنامی‌ها پیش از رسیدن فرانسویها به آن
کشور کسانی بودند دارای فرهنگی قدیمی ، لطیف و ظریف » (گفتاری در باب استعمار : امه -
سه زر - ترجمه منوچهر هزارخانی . ص ۲۸) اینک مثالی از نثر امروز : « از نظر ساختمانی
در بسیاری موارد مرز مشخص و غیر قابل عبوری بین طبقات اسم ، صفت و قید وجود ندارد »
(باطنی ؛ توصیف ساختمان دستوری زبان فارسی . ص ۱۴۷) .

تعدد موصوف : ممکن است یک صفت ، یا چند صفت معطوف به هم ، دارای چند موصوف
معطوف به هم باشند . در این صورت آن صفت با آن صفات به هر یک از موصوفها جداگانه
تعلق دارد :



۱ - مثال از نثر سعدی : « جوانی چست ، لطیف ، خندان ، شیرین زبان ، در حلقه
عشرت ما بود . » . « به صحبت پیری افتادی پخته ، پرورده ، جهان‌دیده ، سرد و گرم چشیده ،
نیک و بد آزموده . »

۲ - عطف آخرین صفت با (و) گویا به تقلید از زبان فرانسوی باشد .

در این مثال « زیبا و گرانبها » یک نوبت وابسته خانه است و یک نوبت وابسته فرش .
 گاهی چند صفت معطوف به هم که به دنبال موصوفی آمده اند ، در حقیقت از آن
 آن موصوف ، با همان کلیت و شمول نیستند ؛ بلکه این صفات معطوف ، وابسته به موصوفهایی
 هستند که به قرینه موصوف اول حذف شده اند . این گونه صفات ، گروهی از موصوف را از گروه
 دیگر آن متمایز می کنند :

دانشجویان ← ایرانی و خارجی
 در آن جشن حاضر شدند . یعنی : دانشجویان ایرانی و

دانشجویان خارجی در آن جشن حاضر شدند . همچنین : تراستها و کارتلهای
 وطنی و خارجی -

مردم را می چابند .

وابسته های صفت بیانی : وابسته های صفت بیانی از سه نوع است :

I - قید صفت : پاره ای از انواع قیدها مانند قید کیفیت و مقدار می توانند وابسته صفت
 بیانی واقع شوند و پاره ای دیگر از قبیل قید زمان و مکان و تأکید هرگز وابسته صفت
 واقع نمی شوند .

قید وابسته صفت معمولاً بی فاصله پیش از موصوف می آید مانند :

کار بسیار بزرگی کردی . اینهمه زود رنج چرایی ؟ نگاری چنین تند خو کس

ندارد . هر یک از این قیدها به نوعی صفت را مقید و مشخص ساخته اند .

پاره ای از قیدهای وابسته صفت می توانند با فاصله کلمه ای ، قبل از موصوف واقع شوند

مانند بسیار ، خیلی ۱ :

بسیار کار بجایی کردی ، یعنی کار بسیار بجایی کردی .

او خیلی به چشم من زیبا است ، یعنی او به چشم من خیلی زیبا است .

II - متمم صفت بیانی مطلق : متمم صفت بیانی مطلق ممکن است با کسره اضافه به دنبال آن درآید مانند : مطلب شایان توجه یا به کمک یکی دیگر از حروف اضافه مانند : مست از نگاه . بیخبر از همه جا . قائم به ذات . متبحر در ریاضی . بی اعتنا به مردم . آماده برای جنگ . هرگاه متمم با کمک سایر حروف اضافه (جز کسره) آمده باشد ، می تواند قبل از صفت نیز درآید : از نگاه مست . از همه جا بیخبر . در ریاضی متبحر . به مردم بی اعتنا ... بنا بر فراوانی استعمال ، گاه می توان صفت بیانی و متمم آن را مجموعاً « صفت گروهی » به شمار آورد .

III - متمم صفت تفضیلی : او بزرگتر از همه بود . آدم بهتر از او زیاد است . (در قسمت صفت تفضیلی و متمم آن به تفصیل خواهد آمد) .

سنجش درصفت بیانی : صفتی را که در آن قصد سنجش نباشد صفت مطلق نامند و آن از نظر مفهوم بردونوع است :

I - صفت عادی : صفتی را که از کمی یا فراوانی مقدار صفت در موصوف خبر ندهد صفت بیانی عادی یا آزاد نامیده اند مانند : پسر زرنگ .

II - صفت مقداری : صفات مرکب تنک مایه ، پر خرد ، کم حرف ، میانه سال ، کوتاه قد ، فزون طلب ، و بسیارگو را که مفهوم کمی یا فراوانی یا متوسط بودن را بدون قصد سنجش با دیگری در بردارد ، صفت مقداری نامیده اند (دستور پرویز ناتل خانلری) . این صفات از ترکیب صفت یا قید مقدار با اسم یا ریشه مضارع ساخته شده اند .

صفت سنجشی : هرگاه درصفتی قصد سنجش با دیگری یا دیگران باشد صفت سنجشی نامیده می شود . صفت بیانی با کمک تر و ترین و یا کلمه ای دیگر مفاهیم سنجشی برابری ، تفضیلی و عالی به خود می گیرد . شرط است که صفت ، قابل سنجش و افزایش و کاهش باشد چنانکه نمی توان گفت او لال تر یا کشته تر است (مگر در مفهوم مجازی) .

بیان برابری درصفت - با کمک کلماتی نظیر به اندازه ، به قدر ، همچند ، چندان ، و همان قدر ، برابری یا نابرابری صفتی را میان دو چیز بیان می کنند : من به قدر تو هوشیارم . تو چندان غافل که من . او در فضل همچند تو نیست . و گاه چند برابری را می رسانند : او دو برابر تو پول دارد . تو چند برابر او جهاندیده ای . تو دو چندان پول داری که او ..

صفت تفضیلی - صفت تفضیلی برتری فرد یا افراد یا گروهی را بر فرد یا افراد یا گروهی دیگر در همان صفت بیان می‌دارد. علامت صفت تفضیلی « تر » است که به آخر صفت بیانی سنجش پذیر افزوده می‌شود. صفت تفضیلی مانند هر صفت بیانی دیگر می‌تواند نقش مسندی یا وابستگی داشته باشد و در نقش وابستگی امروزه بعد از موصوف به کمک کسره می‌آید: همیشه افراد کوشا تر، خوشبخت ترند. پرویز از شاگردان دیگر باهوش تر است. پروین از زهره و شهره عاقل تر است (سنجش با چند فرد) . او از همه زرنگ تر است. (سنجش با گروه) .

هرگاه متمم صفت تفضیلی کلماتی مانند همه ، کلیه ... تمام ... باشد ، هر چند مفهوم عالی را خواهد رسانید ولی از نظر دستوری همان صفت تفضیلی است : قلّه دماوند از همه قلّه‌های ایران بلندتر است .

می‌توان با کمک قید « بیش » یا « بیشتر » مفهوم تفضیل را در صفتی رسانید : او بیشتر از تو هنرمند است یعنی او هنرمندتر از تو است .

به ، بیش ، کم ، پیش ، جلو ، عقب و چند صفت دیگر بدون افزودن « تر » هم با گرفتن متممی به کمک « از » ، معنی تفضیل می‌دهند : کتاب به از این می‌خواهم . او از تو جلو است . من از تو پیشم . تو از کسی کم نیستی .

اسم تفضیلهای عربی که در فارسی مانند صفت مطلق به کار می‌روند و « تر » و « ترین » می‌گیرند ، گاه بدون این علامتها با مفهوم تفضیلی و عالی به کار می‌روند : او مجتهد اعلم است . تو فرزند ارشدتری . او افضل تر از تو است .

کلمات تفضیلی هرگاه وابسته یا مسند اسم یا ضمیری باشد ، صفت تفضیلی است و در غیر این صورت بنا بر نقشی که دارد قید یا اسم خواهد بود :

اسم تفضیلی: بیشتر اوقات داناتران پیروزند و دولی هر داناتری پیروزمندتر نیست .

قید تفضیلی: او تندتر از تو می‌آید . بیشتر (از این) درس بخوان .



در دو مثال اخیر « تندتر » و « بیشتر » قید و متمم فعل هستند و « تو » و « این »

متمم قید .

متمم صفت تفضیلی : صفت تفضیلی نیاز به متممی دارد و آن اسم یا ضمیری است که با موصوف مورد مقایسه قرار گرفته است مانند :

فرشی زیباتر از این فرش ندیده‌ام . چون متمم صفت تفضیلی اسم یا ضمیر است پس خود می‌تواند وابسته‌ای از قبیل صفت یا مضاف‌الیه داشته باشد مانند :

فرشی زیباتر از فرش ایران ندیده‌ام .

متمم صفت تفضیلی می‌تواند اسم یا ضمیر یا جمله باشد و بکمک بعضی از حروف اضافه یا بعضی از حروف ربط در جمله می‌آید بدین ترتیب :

« از » — متممی که با « از » می‌آید می‌تواند قبل یا بعد از صفت حتی با فاصله از آن در جمله واقع شود مانند : گلی خوشبوتر از این ندیدم . از این خوشبوتر گلی ندیدم . آن گل ، خوشبوتر از این است .

« نسبت به » — امروزه « نسبت به » معادل « از » به کار می‌رود : این کار نسبت به آن کار بهتر است .

« تا » — متممی که بعد از « تا » می‌آید تنها برای صفتی که در نقش مسند باشد به کار می‌رود : این گل ، زیباتر تا آن گل است . این گل ، خوشبوتر است تا آن گل . « تا » در این موارد که متمم بعد از آن اسم یا ضمیر است ، معادل « از » می‌باشد .

گاه متممی که بعد از « تا » می‌آید جمله پیرو با فعل التزامی است . در این حال « تا » حرف ربط و معادل « که » و « از اینکه » است : بیایی بهتر است تا نیایی . چنانکه دیده‌شد اغلب در این گونه مواقع مسند الیه نیز جمله شرطی است .

« که » — اگر صفت تفضیلی در نقش مسندی باشد و متمم آن جمله ، در این صورت متمم که فعل آن التزامی است با کمک « که » حرف ربط و معادل « تا » می‌آید : بیایی بهتر است که نیایی . در این گونه موارد که متمم جمله است محل آن بعد از فعل رابطه می‌باشد و مسند الیه نیز جمله شرطی خواهد بود .

ترکیبات « تا که » ، « از اینکه » ، « تا این که » و « نسبت به این که » نیز برای آوردن جمله متمم صفت تفضیلی به کار می‌روند :

بیایی بهتر است تا که نیایی. رفتی بهتر بود از این که نروی. نرفتی بهتر بود تا این که بروی. حذف متمم صفت تفصیلی: متمم صفت تفصیلی گاه در جمله گفته نمی‌شود و به ذکر آن نیازی نمی‌باشد: هر که باشش بیش، برفش بیشتر. اگر کودک تو زیبا است، کودک من زیباتر (از او) است. همچنین است در نقش قیدی: تندتر (از این) بیا. توتندتر (از من) می‌روی.

صفت عالی: صفت عالی برتر بودن یا نبودن موصوف را در صفتی بر همه افراد هم‌نوع می‌رساند. (در حدود زمان و مکان و گروه مشخص در متمم موصوف). علامت صفت عالی «ترین» است که در آخر صفت بیانی سنجش پذیر می‌آید.

صفت عالی اسروزه همیشه پیش از اسم و بدون علامت کسره قرار می‌گیرد (سگر به ندرت در شعر و نثر کهن گرا).

موصوف صفت عالی همیشه اسم عام است. موصوف صفت عالی گاه مفرد است: رخسار معروفترین اسب جهان است. و گاه متعدد: ابن سینا بزرگترین فیلسوف و طبیب ایران بود. و گاه جمع: پس از تهران مشهد و تبریز و اصفهان، بزرگترین شهرهای ایران هستند (یعنی پس از تهران، مشهد و تبریز و اصفهان بزرگترین شهر ایران است). وطن پرست‌ترین مردان ایران در مبارزه شروطیت شهید شدند.

گاه قبل از صفتی که موصوف جمع دارد «یکی از» آورده می‌شود. معلوم است که در این حال تمام افراد گروه برترین مورد نظر نیست بلکه یکی از آنها منظور است: یکی از دشوارترین کارها معلمی است. همین مطلب را می‌توان چنین بیان کرد: معلمی از بهترین کارها است. البته جمله اخیر با جمله زیر فرق دارد: معلمی دشوارترین کارهاست. (بدون کسره).

ممکن است چند صفت عالی به‌طور هم‌پایه برای موصوفی به کار روند: صادق هدایت، با هوش‌ترین و تیزبین‌ترین نویسنده معاصر بود. هدایت و آل احمد، شجاع‌ترین و تیزبین‌ترین نویسندگان معاصرند.

صفت عالی مضاف الیه نمی‌گیرد و هر گاه مضاف واقع شود در نقش اسم است، و در این حال مضاف الیه همیشه جمع است یا اسم جمع یا ضمیر جمع: بزرگترین شاعران ایران، فردوسی است. گرامی‌ترین مردم پرهیزگارترین آنها است.

۲ - صفت عددی

در دستور قریب و دیگران ، عدد تحت یک مبحث مستقل و به عنوان قسمی از اقسام کلمات نه گانه آمده است . همایونفرخ و بعد از آن پرویز ناتل خانلری عدد را جزو مبحث صفت آورده اند . طلعت بصاری در عین آن که آن را تحت مبحث مستقل عدد آورده ، زیر آن «صفت شمارشی» را افزوده است . خسرو فرشیدورد در دستور اسروزی گوید : « عدد اصلی هم نشانه اسم دارد و هم نشانه صفت بنابراین تعیین طبقه دستوری آن کار آسانی نیست » و می افزاید : « نمی توان عدد اصلی را به طور قطع اسم یا صفت گرفت » (ص . ۸۸) .

به نظر ما هرگاه عدد ، همراه اسمی برای بیان شماره یا ترتیب آن به کار رود صفت است مانند : ده کتاب . و چون تنها به کار رود اسم است مانند : ده ، کوچکتر از بیست است . هیچ دویی نیست که به سه نرسد .

صفت عددی به صفت عددی اصلی و صفت عددی ترکیبی تقسیم می شود .

الف - صفت عددی اصلی : صفت عددی اصلی از نظر ساختمان بر سه نوع است :

- ۱ - ساده مانند : نیم ، یک ، دو... ده ، بیست... هشتاد... صد ، هزار...
- ۲ - مرکب مانند : دوازده ، سیزده... هژده... چهارصد ، پانصد... دوهزار... ده هزار ، صد هزار...

۳ - گروهی : بیست و یک،... نود و نه... یکهزار و دویست و هشتاد...

صفت عددی اصلی همیشه مفرد است . موصوف (یا معدود) عدد اصلی نیز به طور مفرد به کار می رود . گاهی صفات عددی ده ، صد ، هزار ، صد هزار ، میلیون و امثال آنها را جمع می بندند و از آن مقدار نامعینی را تا حدود ده برابر آن ، اراده می کنند : دهها تن مجروح شدند . صدها نفر آن را تماشا کردند ، میلیونها کتاب نوشته شده است . هزاران تن او را می شناسند ، صدها هزارتن او را می پرستند .

صفت عددی اصلی اسروزه پیش از موصوف می آید : سه سال ، ده روز .

چنان که گفته شد ، هرگاه عدد اصلی تنها به کار رود و مضاف یا مضاف الیه یا موصوف یا نهاد یا مفعول واقع شود ، اسم است نه صفت : هفت کوچکتر از هشت است . عدد سیزده نحس است .

در موارد زیر نیز باید عددها را اسم دانست زیرا به عدد پیش از خود اضافه شده‌اند :
 قرن دوازده ، درس چهار ، سال هزار و سیصد ، بخش شش ، رتبه چهار ، جنس درجه دو ،
 ساعت پنج ، صفحه هشت ، سطر شش ، ستون هفت ، ردیف دو . زیرا قرن دوازده با قرن
 دوازدهم همان فرق را دارد که انگشتر زر با انگشتر زرین . خسرو فرشیدورد این موارد را
 در مبحث عدد ترتیبی آورده و پنداشته که « امروز تحت تأثیر ترجمه‌های ناقص از زبانهای
 خارجی عدد اصلی را به جای عدد ترتیبی به کار می‌برند » (دستور امروز ص ۹۳) .

یاد آوری : در کلماتی نظیر استوار یک و استوار یکم ، ستوان یک و ستوان یکم ،
 سرهنگ دو ، و سرهنگ دوم ، شاگرد اول و شاگرد دوم (به سکون دال شاگرد) و جنس
 درجه دو (با حذف اضافه) و امثال آنها ، در اثر فراوانی استعمال کسره اضافه حذف شده و
 به صورت یک کلمه مرکب در آمده است .

هر گاه بر اسمی که قبلاً صفت عددی اصلی بر سر آن آمده است ، صفت اشاره (این ،
 آن ، همین ، همان) و یا صفت مبهم (هر ، چند ...) در آید ، در این صورت صفت اشاره یا صفت
 مبهم وابسته مجموع عدد و اسم است :

آن (ده ریال) را بردار . هر (ده ریال) ، یک تومان است .



در مواردی که الفاظی قراردادی میان صفت عددی اصلی و معدود آن می‌آید مانند :
 ده طاقه شال ، دو قطعه زمین ، ده اصله درخت ، و نیز دو فنجان چای ، دو کیلوان و امثال
 آن ، کلمات طاقه ، قطعه ، اصله ، فنجان و کیلو ، موصوف ، و کلمات بعدی مانند شال و
 زمین و درخت ، تمیز موصوفها به شمار می‌آید .

ب - صفت عددی ترتیبی : صفت عددی ترتیبی ، ترتیب و مقام و درجه موصوف را
 می‌رساند مانند : نخست ، اول ، آخر ، دوم ، بیست و پنجم ... یا نخستین ، اولین ، آخرین ،
 دومین ، بیست و پنجمین ، سی‌امین ...

امروزه جز در مورد نخست ، به دنباله اول و آخر و دوم و سایر صفات ساخته شده با

(- اُم) یایی افزوده می‌شود و به صورت اولی، آخری، دومی... تلفظ می‌گردد اعم از آنکه به صورت صفت به کار رفته باشد یا به صورت اسم: نفر اولی. دفتر ششمی. اولی از دومی تندتر می‌دود. پنجمی‌ها تعطیل شدند. دومی را آزاد کردند. صفت عددی ترتیبی گاه مختوم به (- اُم) است و گاه مختوم به (- اُسین).

صفت ترتیبی مختوم به (- اُم): چنین ساخته می‌شود: عدد اصلی + (- اُم). مانند: پنج + (- اُم) = پنجم (کلمه چند نیز مانند عدد، پسوند - اُم می‌گیرد: چندم).

کلمات نخست، اول و آخر، خودداری مفهوم ترتیب هستند و نیازی به پسوند ندارند. جای صفت عددی ترتیبی مختوم به (- اُم) - این دسته از صفات ترتیبی بعد از موصوف با کمک کسره می‌آیند و موصوف آنها می‌تواند مفرد باشد یا جمع. موصوف در صورتی جمع خواهد بود که چند مقام یا مرتبه یکسان در چند نوبت یا چند رشته یا چند گروه مورد نظر باشد: در این مسابقات، به نفرات چهارم هر رشته جایزه داده خواهد شد. سه بار مسابقه تکرار خواهد شد و فقط به نفرات اول جایزه تعلق خواهد گرفت. معمولا به نفرات اول و دوم و سوم جایزه می‌دهند. ممکن است هر مقام بیش از یک نفر را دربرگیرد: سه بازی کن مساوی کردند و بنابراین هر سه نفر، نفرات اول مسابقه ما شناخته می‌شوند.

صفت ترتیبی مختوم به (- اُسین): چنین ساخته می‌شود (عدد + اُم) + ین. کلمات نخست و اول و آخر، که خود معنی ترتیب دارند در این حال تنها (ین) به آخر آنها افزوده می‌شود: نخستین، اولین، آخرین. مثال: *شماره اول از کتاب مطالعات و تحقیقات در علوم انسانی*

جای صفت عددی ترتیبی مختوم به (- اُسین) - امروزه این دسته از صفات تنها قبل از موصوف می‌آیند و موصوف آنها مفرد است.

موصوف «نخستین»، «اولین» و «آخرین» می‌تواند جمع باشد. در این صورت تعداد سه‌م و ناسعینی را پیرامون «اولین» یا «آخرین» می‌رساند: آخرین ناله‌های او در فضا پیچید. پرستوها در اولین روزهای بهار، نخستین نغمه‌های شورانگیز خود را به گوش ما می‌رسانند. عدد کسری و عدد تویمی: عدد کسری و عدد تویمی که طلعت بهاری آنها را تحت عنوان «صفت شمارشی» و همایونفرخ زیر عنوان «صفت عددی» آورده، اصولا صفت نیستند

(جز کلمه نیم مانند : نیم کیلو) .

عددکسری : کلمات نصف ، ثلث ، نیمی از ، یک نیمه از ، و ترکیبات دو یک ، سه یک ، شش یک ... و نیز ترکیبات یک چهارم ، نه صدم ... که در دوره‌های اخیر به تقلید زبان فرانسوی ساخته شده و بر پاره‌ای از واحد دلالت دارند ، اصولاً جزو مبحث اسم به حساب می‌آیند زیرا یا به صورت مسند الیه یا مضاف و یا جمع به کار می‌روند . همچنین است گروه‌های ساخته شده با درصد در این جمله‌ها : پنجاه درصد مردم ، صد درصد مردم . گروه‌های ساخته شده با درصد ، ممکن است در نقش قید نیز به کار روند مانند : مردم صددرصد با این کار مخالفند .

باید افزود که در ترکیب بیست و پنج صدم و امثال آن ، برخلاف تصور طلعت بصری و فرشیدورد ، - ام ، معنی و مفهوم ترتیب را ندارد و نباید آنرا مرکب از یک عدد اصلی و یک عدد ترتیبی دانست و احتمالاً این شکل ، تقلیدی از زبان فرانسوی است .

عدد توزیعی : ترکیبات پنج پنج ، ده ده ، یک یک ، چهار به چهار ، ده تا ده تا و از قبیل آنها چیزی جز قید توزیعی نیستند : این زمان پنج پنج می‌گیرد . دوه دو صف بستند .



ده تا ده تا رفتند از همین قبیل است ترکیبات گروه گروه و دسته دسته .



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

۳ - صفت مبهم

کلمات چند ، هیچ ، هر ، همه ، دیگر ، فلان ، چندین ، چندان ، چنین ، چنان ، اینهمه ، اینقدر ، آنهمه ، آنقدر ، اینطور ، آنطور و امثال آن را هرگاه همراه اسمی به کار روند و وابسته آن باشند صفت مبهم می‌نامند .

چند ، چندان ، دیگر ، چنین ، چنان ، این چنین و آن چنان هم قبل از موصوف می‌آیند و هم بعد از موصوف . باقی تنها قبل از موصوف می‌آیند .

جز «هر» که همیشه صفت مبهم است و چندان و چندین و چنان و چنین ، باقی صفات

سبهم برخی با گرفتن (ی) و برخی بدون آن، تنها به کار می‌روند و در این صورت اسم مبهم به شمار می‌آیند.

این کلمات در دستور قریب و دیگران تحت عنوان «بهمات»، جزو اقسام کنایات آمده است ولی پرویز ناتل خانلری به شیوه دستور نویسان اروپایی، آنها را چون همراه و وابسته اسم باشند صفت مبهم دانسته و چون تنها به کار روند ضمیر مبهم. خسرو فرشیدورد آنها را چون تنها به کار روند، اسم مبهم نامیده و این درست است، زیرا هر صفتی چون تنها به کار رود، اسم است در حالی که ضمیر دارای سیستم بسته و محدود است و دارای شکل خاص برای مفرد و جمع متکلم و مخاطب و غایب. همچنین ضمیر نیازمند مرجع است.

«هر» هیچگاه به تنهایی به کار نمی‌رود. جز «هر» و «چندین» و «چندان» و «چنین» و «چنان» بقیه صفات مبهم می‌توانند یکی از نشانه‌های اسم را بگیرند و در نقش اسم به کار روند: چندی گذشت، دیگری آمد، دیگران رفتند، همه آمدند، همگان شنیدند، همگی دویدند. کلمه «چند» مانند صفت عددی ترتیبی به شکل «چندم» و «چندمین» نیز به کار می‌رود:

این چندمین بار است که می‌گویم. این بار چندم است که می‌گویم.

اینک بعضی از صفات مبهم به تفصیل:

چند و چندین و چندان پیش از اسم در می‌آیند و موصوف آنها همیشه مفرد است: چند روزی در انتظار ماندم. چندین بار گفته‌ام. چندان سودی نبرده‌ام. چندان و گاه چند، بعد از موصوف نیز در آیند: سالی چند چشم براه بود، سود چندانی نبرد.

«هر» - «هر» هیچگاه به تنهایی به کار نمی‌رود و موصوف آن همیشه مفرد است: هر

نفس، هر کس، هر درخت، هر که...

«هر» در دو مورد به کار می‌رود. اول برای توزیع: هر گلی، بویی دارد. هر کتاب

به ده ریال، (یعنی کتابی ده ریال) هر ده ریال، یک تومان است. دوم برای شمول: هر

دور را دیدم. هر پنج تن را آوردند. چنانکه دیدیم «هر» همراه صفتی دیگر از قبیل صفت

عددی و صفت مبهم دیگر برای یک اسم آورده می‌شود:

هر چند کتاب که می‌خواهی بگو. هر چهار کتاب را ببر.



«هر» در ترکیبات مختلف به کار می‌رود و روی هم کلمه‌ای مرکب می‌سازد از قبیل قیدهای هرآینه، هرجا، هر بار.

«همه»: «همه»، کلیت و شمول را می‌رساند و به معانی «هر» و «سراسر» و «کلیه» به کار می‌رود.

همه = هر - در این حال موصوف، مفرد است: همه وقت. همه چیز. همه کار. همه کس، همه جا، همه شب.

همه = سراسر - همه دنیا را آب گرفت. همه خانه را گشتم (در این حال خواندن آن به صورت مضاف و مضاف الیه نیز معنی دار است و همین معنی را می‌دهد) ۱ در این حال نیز موصوف مفرد است.

همه - تمام و کلیه و جمیع افراد - در این حال موصوف آن جمع یا اسم جمع است: همه بچه‌ها آمدند. همه کوزه‌ها شکست. همه خانه‌ها خراب شد. (در این حال نیز خواندن آن به صورت مضاف و مضاف الیه همین معنی را می‌دهد) ۲.

«همه» ممکن است تنها و در نقش اسم به کار رود و مضاف واقع شود یا «گی» بگیرد یا جمع بسته شود و یا بدل باشد. در این موارد «همه» اسم مبهم است با معنی جمع، و فعل آن همیشه جمع می‌آید:

۱ - نمونه‌هایی از شعر قدیم که در آنها «همه» صفت مبهم است و به این معنی است: همه عمر برندارم سر از این خمار سستی... پس در همه دهر یک مسلمان نبود. در همه دیر مغان نیست چو من شیدایی. همه عالم نشان طلعت اوست. به جهان خرم از آنم که همه عالم از اوست.

۲ - نمونه از شعر قدیم که «همه» بدین معنی است: همه بابلان بمردند و نماند جز غرابی. گو همه خلق بدانند که شاهد بازم. همه آفاق گرفت و همه اطراف گشاد...

همه شما در اشتباهید . همگی رفتند . همه چیز را همگان دانند . همه می گویند که او بی گناه است . ما همه تو را می خواهیم . کتابها همه سوخت .

« همه » گاه در ترکیبات وصفی به کار می رود : همه کاره، همه هنره .

« هیچ » و هیچگونه : برای نفی به کار می روند و موصوف آنها همواره مفرد است و گاه

موصوف، (ی) می گیرد . این دو . همیشه قبل از موصوف واقع می شوند : هیچ ناله ای نشنیدم . هیچگونه اعتراضی نکردم .

هیچ می تواند تنها مانند اسم به کار رود و نقشهای آن را بپذیرد : جنجال برای هیچ .

از هیچ به همه چیز رسید . حرف سرا به هیچ گرفت .

« فلان » - همیشه قبل از اسم می آید و موصوف آن مفرد است :

فلان کتاب . هر گاه تنها به کار رود اسم مبهم است و در این حال به شکل « فلانی »

و « فلان و بهمان » نیز به کار می رود .

« دیگر » : « دیگر » امروزه بعد از موصوف در می آید و موصوف آن می تواند مفرد باشد

یا جمع : شهردیگر . یاران دیگر . گاه به عنوان قید نوبت به کار می رود : دیگر آنجا نمی روم .

« دیگر » چون تنها به کار رود اسم مبهم است : مال دیگری را مخور . دیگران کاشتند و ما خوردیم .

« دیگر » در ساختن صفت مرکب نیز به کار رود : دیگرگون . دیگرسان .

۴ - صفت پرسشی

کلمات چه ، کدام ، کدامین ، چگونه ، چه جور ... چندم ، چندمین ، چند ، چقدر ، صدی

چند و امثال آن هر گاه همراه اسمی به کار روند و وابسته آن باشند صفت پرسشی اند و چون تنها به کار روند اسم پرسشی .

صفت پرسشی : کدام کتاب را می خواهی ؟ چه کتابی می خواهی ؟ صدی چند سود

می بری ؟

اسم پرسشی : کدامها را می خواهی ؟ چندداری ؟ چندم برج می آبی ؟

موصوف « چه » می تواند مفرد یا جمع باشد و امروزه (ی) می گیرد . موصوف کدام

نیز می‌تواند مفرد باشد یا جمع. همچنین است موصوف چگونه و چه جور... این چند صفت که چگونگی و نوع را می‌رسانند همیشه قبل از موصوف به کار می‌روند.

چندم بعد از موصوف و چندمین پیش از موصوف می‌آید و موصوف آنها مفرد است: این بار چندم است؟ این چندمین بار است؟

چقدر و صدی چند و امثال آن که مقدار را می‌رسانند همیشه قبل از موصوف می‌آیند و موصوف همیشه مفرد است: چند کتاب خوانده‌ای؟

«صدی چند» و «چند درصد» بعد از موصوف نیز در آیند: سود چند درصد می‌پردازی؟

۵ - صفت تعجبی

صفت تعجبی همیشه قبل از موصوف به کار می‌رود و موصوف آن می‌تواند مفرد باشد یا جمع. صفت تعجبی به اعتبار مفهوم برد و نوع است:

الف - تعجب از چگونگی: عجب، چه، چگونه، چطور، چه جور، چه سری! چه دسی! عجب پایی! چه ساعت‌های زیبایی! چه عهد‌ها که نبستی! چه جور آدم‌هایی!

ب - تعجب از مقدار: چقدر، چه اندازه، چه همه، اینهمه، اینقدر. چقدر گل! چه همه سیب! اینهمه کتاب!

چه و چگونه و چقدر و چه اندازه... می‌توانند قیدی برای صفت یا قید دیگر یا فعل باشند:

قید صفت: این مرد چه پررو است! پرویز چقدر عاقل است!

قید برای قید دیگر: او چه خوب می‌خواند.

↑	↑
---	---

قید برای فعل: تو چقدر می‌نالی!

صفت تعجبی چون تنها به کار رود، اسم تعجبی است: چه کشیدم: چه‌ها شنیدم!

۶ - صفت اشاره‌ای

کلمات این، آن، همین، همان، هرگاه همراه اسمی به کار روند و وابسته آن باشند صفت اشاره‌ای نامیده می‌شوند که قریب و دیگران آن را اسم اشاره نامیده‌اند. صفت اشاره‌ای

همیشه قبل از موصوف می آید و موصوف آن می تواند مفرد باشد یا جمع . گاه بین صفت اشاره ای و موصوف آن صفتی دیگر فاصله می اندازد : این دو کتاب . آن چند کتاب .

این و آن و همین و همان ، هرگاه همراه اسم به کار نروند و وابسته اسمی نباشند دیگر صفت نیستند و در این حال نقشهای اسم یا ضمیر را می پذیرند ، یعنی بسند الیه ، فاعل ، مفعول ، مضاف ، و مضاف الیه واقع می شوند . در این صورت دو حال پیش می آید :

الف - هرگاه مرجع لفظی نداشته باشد یا ظاهر آن به صفت اشاره ای که موصوف آن محذوف شده بماند ، اسم است و می توان آن را اسم اشاره ای نامید (البته نه به آن تعریف و معنی که در دستور قریب و دیگران آمده است) . مثال : این ، کتاب من است . یعنی (این کتاب ، کتاب من است) اینها را بردار . همینش باقی بود . اینش خوب است که به همه یکسان ستم می کند . « این و آن » نیز اسم مبهم به شمار می آید : به این و آن ، تکیه مکن .
ب - این و آن و ترکیبات آن هرگاه مرجع لفظی معین داشته باشند ضمیر اشاره هستند . مرجع ضمیر اشاره ممکن است کلمه یا جمله باشد و نیز ممکن است قبل یا بعد از آن بیاید :

دوست و دشمن را آزودم با آن سدارا کردم و با این سروت .

این را به یاد داشته باش که سخن جز به راستی نگوید .

کتاب را بر زمین افکند و این ، کار زشتی بود .

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

ماخذ

- ۱ - باطنی، محمد رضا (دکتر). توصیف ساختمان دستوری زبان فارسی. تهران: امیرکبیر . ۱۳۴۸
- ۲ - بصاری، طلعت (دکتر). دستور مختصر زبان فارسی. تهران: طهوری ۱۳۴۶.
- ۳ - خیابپور، (ع) (دکتر). دستور زبان فارسی. تبریز.
- ۴ - صادقی، علی اشرف (دکتر). « نظریه زبان شناسی آندره مارتینه و زبان فارسی »
مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی . دانشگاه تهران (شماره ۲ سال ۱۷) ۱۳۴۸ .
- ۵ - فرشیدورد، خسرو (دکتر). دستور امروز. تهران: صفیعلیشاه ۱۳۴۸.
- ۶ - قریب، عبدالعظیم (و دیگران). دستور زبان فارسی . در ۲ جلد، تهران: چاپخانه مرکزی.
- ۷ - مشکور، محمد جواد (دکتر). دستور نامه . تهران: مطبوعات شرق.
- ۸ - ناقل خانلری، پرویز (دکتر). دستور زبان فارسی . (دو جلد) .
- ۹ - همایونفرخ، عبدالرحیم . دستور جامع زبان فارسی . (در هفت جلد) .